

انقلاب اسلامی و تقابل با نئولیبرالیسم فرهنگی انقلابی گری در سه گانه جامعه، فرهنگ و هویت

محمد رضا روحانی^۱

اولین همایش بین المللی گام دوم انقلاب؛ الگوی نظام انقلابی تمدن ساز

International Conference on the Second Step of the Revolution

چکیده

دو گفتمان «مقاومت» و «مصلحه» از ابتدای انقلاب اسلامی حضور اجتماعی فعال داشته اند؛ اما نسبت این گفتمان ها با انقلاب اسلامی چیست؟ در نگاه رهبر حکیم انقلاب، شاخص های پنج گانه انقلابی گری مبین این معناست که علاوه بر انسان انقلابی (انقلابی بودن و انقلابی ماندن)، مقوله انقلابی شدن نیز اهمیت بسیار دارد. این مسئله در گام دوم ضرورتی دو چندان می یابد؛ زیرا اولاً انسان ها طیفی از نیازهای اولیه و ثانویه (طبیعی محض و فطری) دارند و مبتنی بر ارزش ها و آرمان های خویش، افکار و افعال شان را در پاسخ به نیازها شکل می دهند. ثانیاً جریان نئولیبرالیسم فرهنگی با فعال کردن ظرفیت های رسانه ای و برای تهاجم و نفوذ فرهنگی همواره سعی در تحویل ارزش ها و آرمان انقلاب اسلامی دارد. در این راستا بین نیازهای طبیعی و آرمان نئولیبرالی پیوند برقرار می کند و سعی در تغییر هدف انقلاب و تنازل از آرمان ها در توده مردم دارد. از این نظر، عصر نئولیبرالیسم عصر تنوع و تلون نیازهای مادی است: عصر سلطه ایماژها بر واقعیت، عصر اصالت یافتن مجازها به جای واقعیت، عصر پوشاندن نیازهای فطری با نیازهای طبیعی! راه حل چیست؟ مقابله با جریان نئولیبرالی و گفتمان مصالحه در سه سطح محقق می شود: سطح بیرونی (نهی از منکر) یعنی تغییر اجتماعی در جهت تغییر کنشی، عینی و دقیق که در این سطح، رویکرد منعی غلبه دارد مثل مقابله با آسیب های اجتماعی. سطح میانی (امر به معروف) یعنی تغییر فرهنگی برای تغییر ارزش ها، هنجارها، افکار و اندیشه ها که در این سطح، رویکرد داعی غلبه دارد مانند فعالیت های تبلیغی فرهنگی. سرانجام سطح درونی که به عنوان غایت فرایض اجتماعی، تغییر هویتی برای استحکامات هویتی است که هسته مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی را شکل می دهد.

واژگان کلیدی

گفتمان مقاومت، امر به معروف و نهی از منکر، گفتمان مصالحه، نئولیبرالیسم فرهنگی

۱. عضو هیئت علمی گروه فرهنگ و تمدن دانشگاه امام صادق (ع)



مقدمه

انقلاب اسلامی مبتنی بر ارزش‌های دینی و با محوریت آرمان‌های امام خمینی (ره) به پیروزی رسید و در این چهار دهه با افت و خیز فراوان، تجارب ارزشمندی اندوخت که حاصل آن در ریزش‌ها و رویش‌های انقلاب اسلامی نمود دارد. از ابتدای انقلاب اسلامی تا کنون بسیاری نحله‌ها و فرقه‌ها داعیه تقریب به آرمان‌های امام را داشته‌اند که گاه بدان توفیق یافته گاه در تعارض با آن قدم برداشته و حتی در تقابل با آن صف‌آرایی کرده‌اند. این افراد با اینکه از انقلابیون دهه ۱۳۶۰ بودند، اما اکنون از مخالفان سرسخت نظام به شمار می‌روند (داخل یا خارج مرزهای جمهوری اسلامی).

همواره از ابتدای انقلاب تا کنون دو نگاه متفاوت بلکه متباین هم‌عرض یکدیگر پیش رفته و می‌روند.^۱ نگاه اول براساس آرمان‌های امام، قائل به تقابل فرهنگ استعماری و فرهنگ استقلالی است؛ زیرا دشمنان انقلاب اسلامی با صرف هزینه و زمان از بهمن ۵۷ تا امروز دکترین، سیاست و رویه‌های تهاجمی را در عرصه‌های مختلف نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی به مردم ایران تحمیل کرده‌اند. تنها راه برون‌رفت از این معضل، گفتمان مقاومت است؛ زیرا اساساً انتظار گفت‌وگو با استعمار نو، با تکیه بر تجارب تاریخی یک سده گذشته، مانع از رسیدن به فهم و منافع مشترک خواهد بود. بر این اساس باید ظرفیت‌های درونی کشور فعال شود تا در این منازعه سرمایه‌ها و امتیازات کشور افزایش یابد و امکان غلبه گفتمانی بیش از پیش فراهم آید. طبعاً در این بین استعمار نو منفعل نیست و با همه قابلیت خویش در مقابل انقلاب اسلامی و فرهنگ استقلالی منبعث از آن ایستاده و خواهد ایستاد.

اما نگاه دوم در تقابل با آرمان‌های امام (یا با تحریف امام) تز عبور از تقابل فرهنگ استعماری و فرهنگ استقلالی را دارد و فرهنگ استضعافی را سرلوحه دکترین، سیاست و رویه‌های خویش قرار داده است. از آنجا که نظامات جهانی تحت سیطره استکبار جهانی به خصوص ایالات متحده آمریکا است، انقلاب اسلامی توان مقابله با این هیمنه ساختاری را ندارد و باید در قالب قواعد مرسوم عمل کند.

۱. رئیس‌جمهور در ۲۵ مهر ۹۸ گفت: ۴۱ سال است در این مورد که آینده ایران در «تقابل با دنیاست یا تعامل» اختلاف نظر وجود دارد و «راهش این است که در همه‌پرسی از مردم بپرسیم». حسن روحانی در ۱۵ مرداد ۱۳۹۸ نیز در جمع مسئولان وزارت خارجه گفته بود: «می‌توانیم مخالف خواست مردم، ساز جداگانه‌ای بزنیم. تضمین جمهوری اسلامی ایران برای قرن‌ها در تاریخ آینده با اجرای درست اصل ۶ و اصل ۵۹ قانون اساسی - همه‌پرسی - است.» وی در سخنرانی ۲۲ بهمن ۱۳۹۶ خود در میدان آزادی، که چند هفته بعد از اعتراضات دی ماه صورت گرفت، گفت: «اگر در دو تا مسئله اختلاف نظر داریم ... صندوق آرا را بیاوریم و طبق اصل ۵۹ قانون اساسی، هر چه مردم گفتند، به آن عمل کنیم.»



این رویکرد گرچه قبل از انقلاب اسلامی در نحل‌های مبارزاتی مانند نهضت آزادی، مجاهدین خلق و... بیش و کم وجود داشت، اما با وقوع انقلاب اسلامی، این اختلافات مکتوم، سر باز کرد و در برهه حساس اوایل انقلاب اسلامی کاملاً مؤثر نمود یافت (مانند اختلاف بر سر اصل ولایت فقیه در مجلس خبرگان قانون اساسی، تسخیر لانه جاسوسی یا قانله ۱۴ اسفند ۵۹ و در نهایت وقایع تروریستی بهار و تابستان ۶۰). این رویکرد فکری - فرهنگی در دوران جنگ تحمیلی، دوران سازندگی، دوران اصلاحات، دوران مهرورزی و نیز دوران موسوم به اعتدال همواره داعیه حضور فعال سیاسی - فرهنگی داشته است. البته این جریان گاه توفیق یافته و در انتخابات‌ها توده مردم را با خویش همراه کرده و گاه به عنوان گفتمانی در حاشیه، برای آسیب‌شناسی یا فرصت‌یابی دوباره برای مذاکره با غرب اقدام کرده است؛ زیرا گفتمان «مذاکره، راه‌حل مشکلات و معضلات» را غالباً معطوف گفت‌وگو و مصالحه با کشورهای غربی به خصوص ایالات متحده می‌داند و این امر را مفروض می‌گیرد که کشورهای غربی نیز به دنبال منافع خود هستند؛ بنابراین اگر انقلاب اسلامی به نحوی انعطاف از خود نشان دهد که منافع این قبیل کشورها در مخاطره قرار نگیرد، طبعاً می‌توان در این مذاکره به راهبرد برد - برد جامه عمل پوشاند.

البته براساس تجربه تاریخی انقلاب اسلامی، استکبار جهانی در چهار دهه گذشته هیچ‌گاه به دنبال چنین موازنه‌ای نبوده و منازعه اصیل برای او، همان تقابل با آرمان‌های امام و انقلاب اسلامی بوده است؛ به گونه‌ای که انقلاب باید محصور در جمهوری اسلامی ایران باشد، نباید داعیه صدور انقلاب اسلامی ترویج شود، نباید انقلاب اسلامی به دنبال جبهه‌بندی کشورها در تقابل با استعمار نو باشد و بالطبع نباید با جبهه مستکبرین به خصوص ایالات متحده و اسرائیل تعارض داشته باشد... فارغ از طبقه نخبگان و خواص سیاسی، آنچه در این میان مهم است، ارتباط آرمان‌های انقلاب اسلامی با آحاد مردم و طبقات اجتماعی ایران متنوع است.

۱۳ دی ۹۸ سپهبد حاج قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس، همراه چند تن از نیروهای انقلاب اسلامی با توطئه اسرائیلی - آمریکایی در فرودگاه بغداد به شهادت رسیدند. در فاصله یک هفته بعد از این جنایت، ایران یکپارچه عزادار شد و تشییع جنازه بی‌نظیری در شهرهای ایران برگزار شد. صنوف و جناح‌های مختلف نه تنها در اعلام مواضع، بلکه در برگزاری

مناسک بزرگداشت نیز نوعی اتحاد و انسجام ملی را به نمایش گذاشتند که نه تنها موجب شگفتی ایران و عراق، بلکه باعث حیرت کشورهای اروپایی و آمریکا شد تا جایی که برخی رسانه‌ها از تشییع پیکر شهدا به عنوان «رفراندوم گفتمان مقاومت» یاد کردند. این حضور چشم‌گیر به تعبیر رهبر حکیم انقلاب، «این فریاد انتقام در سراسر ایران، در واقع سوخت حقیقی موشک‌هایی بود که پایگاه آمریکا را زیر و رو کرد» (۱۳۹۸/۱۰/۲۷). این غلبه روح جمعی و فرهنگ مقاومت به قدری بود که تا چند روز پروپاگاندا ی غربی و عربی در شوک فرو رفته بود تا اینکه ماجرای اسفناک سقوط هواپیمای اوکراینی رسانه‌ای شد. فارغ از ابهامات این واقعه از حیث رسانه‌ای - تبلیغی، این حادثه بر غلبه گفتمان مقاومت اثر گذاشت و زمینه‌ای فراهم کرد تا معاندان با استفاده ابزاری از غافلان، فضای ملهم از شهادت سرداران انقلاب اسلامی را غبار آلود کنند و در نتیجه ماشین پروپاگاندا ی غرب به جریان افتاد. تحلیلگران این جریان طبعاً در تقابل با گفتمان مقاومت، این داعیه را مطرح کردند که مردم ایران نه تنها در گفتمان مقاومت استوار نیستند، بلکه تحت تأثیر ساختار سیاسی و حکومتی ایران، دائم در کنش عاطفی و احساسی قرار می‌گیرند؛ بنابراین تشییع پیکر سردار سلیمانی و همراهان ایشان نیز فقط به علت یک کنش عاطفی و هیجانی بوده که حاکمیت آن را ترویج و اشاعه داده است! (این قبیل تحلیل‌ها از رسانه‌هایی نظیر بی‌بی‌سی، وی‌اوری، ایران اینترنشنال و... از طریق کارشناسان و جامعه‌شناسان داخلی و خارجی مانند تحلیل محمد معیددفر استمرار دارد.)

در این چهار دهه دو گفتمان مقاومت و مصالحه بدنه فعال اجتماعی داشته و دارند و جماعتی آرمان مقاومت را سرلوحه ارزش‌ها قرار داده‌اند و افرادی بر آرمان مصالحه تأکید می‌کنند. موضوع مهم در این میان طبقه متوسط یا قشر خاکستری جامعه ایران است که در مواقع و مواضع مختلف، تحت تأثیر عوامل معرفتی و غیر معرفتی به یکی از دو گفتمان سوق یافته‌اند. این امر نه تنها در مناسک اجتماعی مانند تشییع پیکر شهدا، راهپیمایی، جمعه و جماعات و... بلکه در قاطبه انتخابات‌ها در سطوح مختلف نمود یافته است. حال سؤال مهم اینجاست که آیا مردم به این آرمان‌ها هنوز پای‌بندند؟

تشییع پیکر شهدای مقاومت معیار است یا انتخابات دولت و مجلس؟ جامعه ایران چقدر طرفدار گفتمان مقاومت یا گفتمان مصالحه است؟ فاصله بین آرمان‌های انقلاب اسلامی



و واقعیت اجتماعی ایران چگونه است؟ آرمان یعنی مجموعه‌ای منتظم از ارزش‌ها که هدف و جهت خاصی را دنبال می‌کنند. این امر نسبت به انقلاب اسلامی در شاخص‌های انقلابی‌گری نمایان می‌شود. اگر آرمان انقلاب اسلامی، هدف و غایت حرکت انقلاب را نشان می‌دهد، انقلابی‌گری وسایل رسیدن بدین هدف را نمایان می‌سازد.

رهبر حکیم انقلاب اسلامی شاخص‌های پنج‌گانه انقلابی‌گری را این‌گونه بیان می‌کنند: ۱. پای‌بندی به مبانی و ارزش‌های اساسی انقلاب؛ ۲. هدف‌گیری و تلاش برای رسیدن به آرمان‌های انقلاب؛ ۳. پای‌بندی به استقلال همه‌جانبه کشور (فرهنگ از همه مهم‌تر)؛ ۴. حساسیت در برابر دشمن (کار و نقشه دشمن) و عدم تبعیت (جهاد کبیر)؛ ۵. تقوای دینی و سیاسی (۱۳۹۵/۳/۱۴).

رهبری حکیم در تبیین شاخص‌های انقلابی‌گری به مؤلفه‌های عقیدتی و رفتاری انسان انقلابی تأکید ویژه دارند (انقلابی بودن و انقلابی ماندن). اما در شاخص‌های مذکور مقوله مهم «انقلابی شدن» نیز حائز اهمیت است؛ زیرا در وضعیت فعلی انقلاب، با توجه به فعالیت گفتمان مصالحه و حمایت پروپاگاندای غربی و عربی از این گفتمان، شاخص‌های انقلابی‌گری نه تنها معطوف گذشته بلکه باید در معاصریت انقلاب نیز پویا باشد و توان تقابل با جبهه‌های ضد گفتمانی خویش را داشته باشد. بنابراین انقلابی‌گری در کنار انقلابی بودن و انقلابی ماندن که ویژگی درون‌گفتمانی در آن غلبه دارد، باید استمرار و دوام نیز داشته باشد؛ یعنی انقلابی شدن که ویژگی فراگفتمانی در آن غلبه دارد. به عبارت دیگر اگر گروه هدف انقلابی ماندن، گفتمان مقاومت (انقلاب اسلامی) است، گروه هدف انقلابی شدن فارغ از فعالان گفتمان مصالحه، توده مردم و آحاد ملت ایران‌اند که در موقعیت‌های بحرانی کشور مورد طمع دستگاه تبلیغاتی غرب هستند و به واسطه ویژگی انسان و زمانه نئولیبرالی چه بسا در کنش و حتی بینش و ارزش تبدیل یابند و دچار تحویل‌گرایی فرهنگی شوند. بنابراین التفات به آرمان‌های انقلاب اسلامی گرچه در سطح سیاست و حاکمیت به آرمان‌های مضبوط و

۱. «اینها همه آیات اول سوره احزاب است؛ پشت سر هم؛ اول، اَتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُتَنَفِقِينَ؛ وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ؛ پشت سر آن، جواب این سؤال است که خب، خطر وجود دارد، فشار می‌آورند؛ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيْلًا؛ در مقابل همه این فشارها به خدا تکیه کن؛ توکل معنایش این نیست که کار را رها کنی و بنشینید تا خدا بیاید عوض شما کار را انجام بدهد؛ این نیست؛ توکل این است که شما راه بیفتید، عرق بریزید، تلاش کنید، آن وقت یقین داشته باشید که خدای متعال شما را کمک خواهد کرد؛ امروز مسئله جمهوری اسلامی این است» (۹۵/۳/۳). [امام] مسیر ملت ایران را تغییر داد، ریل را عوض کرد؛ ما را به سمت هدف‌های بزرگ حرکت داد. این هدف‌ها خلاصه می‌شود در حاکمیت دین خدا به معنای برقراری منظومه ارزش‌های اسلامی. انقلابی را می‌گویند تندرو، غیر انقلابی را می‌گویند میانه‌رو! این یک دوگانه بیگانه است» (۹۵/۳/۱۴).

مبسوط انقلاب بهمن ۱۳۵۷ باز می‌گردد، اما در سطح جامعه و فرهنگ، با توجه به عرصه کنشگری مردم، امری مستمر و دائمی است.

رهبر حکیم انقلاب این تغییر هدف را که توسط امام مؤمن متعبد انقلابی محقق شده است، حاکمیت دین خدا می‌داند. این تغییر مهم و کانونی مجموعه ارزش‌های انقلاب اسلامی را جهت و هنجارهای نظام اسلامی را رنگ الهی می‌دهد. این تغییر هدف در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ محور گفتمان انقلاب اسلامی را شکل می‌دهد. لایه بیرونی این تغییر در سیاست و حاکمیت نمود می‌یابد، اما لایه درونی و عمیقش در جامعه و فرهنگ نمایان می‌شود. انقلابی شدن در این سطح موضوعیت دارد زیرا تغییر هدف در لایه عمیق جامعه و فرهنگ یک فرآیند دائمی است. علت آن است که جهان اجتماعی دائم در حال تغییر است. بنابراین هر آینه احتمال تغییر هدف وجود دارد؛ به همان وزن، این تغییر هدف در ارزش‌ها و هنجارها تجلی می‌یابد و به همان میزان در رفتار و کنش مردم مؤثر خواهد بود. این لایه عمیق گرچه متأثر از سیاست است، اما متوقف به سیاست نیست، بلکه پویایی درونی دارد و چه بسا در تقابل با سیاست‌های معهود انقلاب اسلامی قرار گیرد.

این منطق در شاخص‌های پنج‌گانه رهبری حکیم نیز تبلور یافته است؛ چون پای‌بندی به ارزش‌های انقلاب اسلامی نه تنها در سطح ارزش و نگرش، بلکه در رفتار و کنش نمود دارد. این امر دو نتیجه مهم کاربردی دارد: نخست، استقلال فرهنگی (ناظر به هویت‌بخشی و نگاه به درون به عنوان فرصت)؛ دوم، آزادی فرهنگی (ناظر به امنیت‌بخشی / غیریت‌نمایی و حساسیت نسبت به بیرون به عنوان تهدید و عدم تبعیت از دشمن: جهاد کبیر).

اما غیر از این چهار شاخص، تقوای دینی و سیاسی به عنوان آخرین شاخص جایگاهی ویژه در انقلابی‌گری دارد؛ زیرا عنصر استمرار در انقلابی شدن را نشان می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَانْتِظِرْ نَفْسَ مَا قَدَمَتْ لِعَدْلٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ». اهتمام نظری و عملی به آرمان‌های انقلاب اسلامی و تجلی آن در استقلال و آزادی یا هویت و امنیت ستون‌های استوار انقلابی‌گری هستند، اما آنچه قاعده این شاخص‌ها محسوب می‌شود، خودپایی مداوم به نسبت اهداف و آرمان‌هاست که این مهم در سطح جامعه و فرهنگ نمود متمایزی دارد، زیرا جماعت انسانی در موقعیت‌های متفاوت گاه تغییر هدف خواهند داد و از میزان انقلاب اسلامی فاصله خواهند گرفت. بنابراین همواره باید مؤلفه‌ای وجود داشته



باشد که نه تنها آرمان را پویا نگه دارد، بلکه وسایل تحقق آرمان را نیز فعال کند و با اغیار مقابله نماید. این مسئله در مورد قشرها و طبقات اجتماعی اهمیت بیشتری دارد، زیرا سرمایه اصلی انقلاب اسلامی هستند که دوام و بقای گفتمان مقاومت را میسور می‌سازند. اگر این بدنه اجتماعی ریزش یابد یا به تعبیر دقیق‌تر تغییر هدف دهد و سویه حرکت انقلابی آن دچار تزلزل و تذبذب شود، طبعاً در تحویل ارزش‌ها، هنجارها، رفتار و کنش و در نتیجه استقلال و آزادی کشور نمود خواهد داشت و بر این اساس دستگاه تبلیغاتی غرب در این چهار دهه بر موج خواست‌ها و نیازهای قشرها و طبقات اجتماعی سوار می‌شود تا عمیق‌ترین لایه انقلابی‌گری یعنی آرمان و ارزش‌های آنها را متحول کند.

چه ارتباطی میان نیازها و ارزش‌ها وجود دارد؟ آیا نیازها و ارزش‌ها همگرایی دارند یا واگرایی؟ انقلاب اسلامی چگونه بین نیازها و ارزش‌ها پیوند برقرار کرده است؟ در زمانه معاصر چه امکانی در تغییر نیازها پدید آمده است؟ آیا تغییر در این سطح، لامحاله تغییر در ارزش‌ها و اهداف را پدید آورده است؟ نحوه مواجهه انقلاب اسلامی چگونه باید باشد؟ برای پاسخ به این سؤال‌ها در گام اول باید مکانیزم نیازهای انسانی و در گام دوم معاصریت نسبت به غرب شناخته شود که غرب از چه مکانیزمی برای تغییر هدف در انسان بهره می‌برد و در نهایت در گام سوم باید به دنبال نحوه مواجهه انقلاب اسلامی با انسان در وضعیت معاصر با تمرکز بر جامعه ایران بود. به تعبیر دیگر، گام اول انسان‌شناسی؛ گام دوم زمانه‌شناسی و گام سوم تطبیق انسان - زمانه و پاسخ گفتمان مقاومت در جهت تغییر مستمر به سمت اهداف و آرمان‌های انقلاب اسلامی است (در سطح جامعه و فرهنگ).

انسان‌شناسی

انسان موجودی مرکب از روح و بدن است که در بیان متفکرین مسلمان با تعابیر مختلفی تشریح شده است مانند دوگانه من/تن/روح جسم/فراطبیعی طبیعی/اصلی فرعی/معقول طبیعی و فطرت طبیعت. حقیقت و اصالت انسان به روح اوست که همه آگاهی‌ها، گرایش‌ها و اراده‌ها معطوف روح انسان است (مقدمات تجرد روح)؛ زیرا روح انسان، ظرف الهامات الهی است («فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» - ۸/۹۱) و از این نظر در ادبیات دینی از آن به عنوان «فطرت» یاد می‌کنند.



یکی از ویژگی‌های بارز فطرت این است که امری کاملاً آسیب‌پذیر است که برای اثربخشی نیازمند مراقبت است. خدا به انسان توصیه می‌کند که فطرت را با خاک طبیعت و گرد و غبار امیال آلوده نکند تا بتواند با بهره‌گیری از آن به صلاح و فلاح دست یابد. فطرت ودیعه‌ای الهی است که در ذات همه انسان‌ها وجود دارد؛ اما اگر از آن غفلت و دهن و دسیسه شود، آثار آن به کلی نابود می‌شود؛ چنان که فرمود: «وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱۰/۹۱) تا جایی که از انسانیت انسان تنها شکل و قیافه آن باقی خواهد ماند؛ یعنی صورت او صورت انسان است، اما حقیقت او همان امیال و غرایز حیوانی می‌شود. در اینجا فرق انسان با حیوان آن است که حیوان به مقتضای وهم و خیال در جهت شهوت و غضب رفتار می‌کند، اما انسان بر خلاف حیوان از عقل برخوردار است. حال اگر به مقتضای آن رفتار نکند، در رتبه‌ای پایین‌تر از حیوان قرار خواهد گرفت (جوادی آملی، ۱۳۸۱: ۱۴۵). در واقع انسان به هرچه تعلق بگیرد هم‌رنگ آن می‌شود؛ بنابراین وقتی به ماده و طبیعت تعلق گرفت، هم‌رنگ ماده و طبیعت می‌شود: «...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۱۰/۷/۷).

پس مکانیزم نیازهای انسان موضوعیت خواهد یافت، چون طبق مقدمات حکمی، انسان به رنگ نیازها و امیال خود در می‌آید. روان‌شناسان به نیازها به عنوان انگیزه‌های مهم رفتار توجه کرده‌اند. وجود و بقای انسان مشروط به وجود نیازهاست، زیرا زندگی حرکت و پویایی و یک جریان خودابفاکننده است. آنچه انسان را به تلاش و می‌دارد و برای رفتار انرژی تولید می‌کند، همین نیازهاست. نیازها انگیزه برای انواع رفتارند و رفتارها نیز بازتابی از نیازها هستند (کارور و شی‌یر، ۱۹۹۲: ۹۸-۹۹). در واقع نیاز نوعی نداشتن و کمبود است، اما آنچه می‌تواند عامل فعالیت انسان شود و نیروی انگیزشی داشته باشد، احساس نیاز است. وقتی انسان در خود احساس نیازی کرد و دانست که داشتن آن در بقای او نقش دارد یا ارزش محسوب می‌شود، طبعاً برای نیل بدان تلاش می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۱).

با این مبنا انسان چه نیازهایی دارد؟ نسبت این نیازها با یکدیگر چگونه است؟ طبقه‌بندی‌های فراوانی از سلسله مراتب نیازهای انسان وجود دارد که معروف‌ترین این طبقه‌بندی، سلسله مراتب هفت‌گانه مازلو از نیازهای انسان در قالب هرم نیازهاست:

۱. فیزیولوژی شامل غذا، آب، خواب، رابطه جنسی؛ ۲. ایمنی شامل امنیت، اطمینان، ثبات،



راحتی؛ ۳. اجتماعی بودن شامل ارتباط، توجه، عشق، مراقبت، پشتیبانی؛ ۴. شناخت شامل تقاضا، احترام، اهمیت؛ ۵. خلاقیت شامل شناخت، کشف، آفرینش؛ ۶. زیبایی‌شناسی شامل نظم، زیبایی، هماهنگی؛ ۷. معنویت شامل تکوین مفهوم خود که البته غالب انسان‌ها در طول حیات خویش فقط طبقات ابتدایی را هدف قرار می‌دهند.

انسان در ابتدای حیات مانند حیوانات و بر محور لذت و الم زندگی خود را پیش می‌برد، اما به مرور به تبع عقلانیت میان لذات و آلام، نظام ترجیحات را شکل می‌دهد که مسیری متفاوت از حیوانات را در تمشیت امور زندگی رقم می‌زند. استاد مطهری معتقد است که افعال در حیوانات از طریق میل است و تنها در انسان از طریق گزینش و انتخاب صورت می‌گیرد (مطهری، ۱۳۹۲، ج ۶: ۶۱۹-۶۲۰). انسان گرچه اولاً و بالفعل حیوان است، اما ثانیاً و بالقوه انسان می‌شود. بنابراین میزان آگاهی او بسیار گسترده‌تر از حیوانات است. از این رو با استفاده از عقل می‌تواند دامنه نیازهای خود را مبتنی بر انطباق با محیط گسترش دهد و از این طریق با دستیابی به نیازهای خود از محیط پیرامون، با آنها سازگار و هماهنگ شود. اما در این میان نقش قوای ادراکی بشر جایگاهی ویژه دارد. انسان برای رفع نیازهای تکوینی خود، با دستگاه ادراکی خویش، اعتباراتی می‌سازد تا او را در دستیابی به کمالات، کمک کند (طباطبائی، ۱۴۲۸: ۳۴۱). در این امر، نیاز و هدف دو روی یک سکه‌اند: نگاه ناظر به درون یعنی نیاز و نگاه ناظر به بیرون یعنی هدف. واسطه‌ای ادراکی میان دو حقیقت شکل می‌گیرد که یکی ریشه در محیط و دیگری ریشه در هدف دارد. بنابراین اگر هدف انسان محدود تعریف شود، با کمک و هم‌بشر، این هدف محدود انگیزه رفتار انسان را شکل می‌دهد و انسان برای رسیدن بدان عزم و در راه رسیدن به آن تلاش می‌کند. بنابراین براساس نگاه حکمی، انسان بر نیازهای خود منطبق می‌شود تا جایی که به لحاظ روحی با نیاز خود هماهنگ و همساز می‌شود.

گر در طلب گوهر کانی، کانی (معدن) و ر زنده به بوی وصل جانی، جانی

القصه حدیث مطلق از من بشنو هر چیز که در جستن آنی، آنی

(ابوسعید ابوالخیر)^۱

۱. در نگاه استاد مطهری در نقدی بر مارکسیسم (مجموعه آثار، ۱۳۹۲، ج ۱۳: ۷۳۰-۷۴۰) انسان دارای دو «من» است: «من سفلی (حیوانی) و من علوی (ملکوتی) که در این میان «من» علوی انسان همان من عقلانی و ارادی است که مقتضای کمالاتی واقعی و نه قراردادی را دارد؛ در حالی که من سفلی، مقدمه‌ای برای «خود» واقعی انسان است؛ لذا همان‌طور که حیوانات به حکم غریزه به نفع و ضررشان هدایت می‌شوند، انسان نیز در ماورای طبیعت کمالاتی دارد که افعال و ملکات انسان متناسب با آن کمالات است و از این حیث همه انسان‌ها در وضع مشابهی قرار گرفته‌اند.



مکانیزم نیازها در حیات اجتماعی، نمود ممتازی دارد. انسان به علت احتیاج، به زندگی جمعی روی می آورد و لاجرم برای رفع نیازهای خود به یکسری اعتبارات ذهنی دست می زند: از استخدام دیگران برای رسیدن به نیازهای خود تا تشکیل اجتماع و تعاون با یکدیگر برای رسیدن به نیازهای مشترک تا رئاست (حکومت) و ملکیت و...؛ بنابراین بستر جامعه و فرهنگ برای شکل دادن به این ذهنیت های مشترک یا به عبارت بهتر، شبکه ای در هم تنیده از نیازهای متنوع جایگاه ممتازی دارد.

در حکمت اسلامی نکته دقیقی درباره ارتباط مکانیزم نیازها و انحراف انسان از مسیر حق وجود دارد که با بحث ما ارتباط می یابد؛ اینکه انسان از روی اضطراب به این اجتماع تعاونی تن داده، اما پیوسته از ته دل دوست دار لگام گسیختگی است، زیرا انگیزه برآوردن نیازها در انسان گسترده است و از این رو هر وقت قدرتی در خود بیابد، برای رسیدن به نیاز خود از پامال کردن حقوق دیگران مضایقه نخواهد کرد. سؤال اینجاست که انسان براساس نگرش خود و برای برآوردن نیازهای خود وارد اجتماع تعاونی شده است؛ حال چرا شعور غریزی انسان که خود منشأ بروز اختلاف و فساد است، خود منشأ رفع اختلاف و عامل از میان بردن فساد می شود؟! (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج: ۱، ۱۴۷). رفع این اختلاف از ناحیه خود انسان کفایت نمی کند، لاجرم باید عاملی خارج از عقل او عهده دار آن شود که عبارت است از تفهیم الهی و غیر طبیعی، که از آن به نبوت و وحی تعبیر می کنیم (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج: ۲، ۱۹۵-۱۹۷). علامه طباطبایی (ره) به این سبب که عقل و فطرت مولد استخدام است، برای کنترل آن از استکبار، به عامل بیرونی وحی و نبوت تکیه و فلسفه بعثت انبیا را بر این اساس تحلیل می کند؛ به عبارت دیگر با اینکه فطرت برای رفع اختلاف شرط لازم است، اما شرط کافی با عامل خارجی وحی و نبوت محقق می شود. بنابراین انسان ها برای رفع نیازهای خود به اجتماع روی می آورند؛ اما به علت مطلق خواهی انسان، این طلب نیاز لزوماً به تعاون و همکاری ختم نمی شود، زیرا همیشه در جوامع افرادی هستند که دنبال نیازهای بیشتر و دستیابی به امکانات و امتیازات بیشتر باشند. این مسئله منجر به اختلاف بین انسان ها و البته انگیزه استکبار و استعمار بعضی بر بعضی دیگر می شود.

علامه طباطبایی (ره) بر این نکته تأکید می کنند که انسان ها گرچه به حسب صورت یکسان اند و وحدت در صورت تا حدی باعث وحدت در افکار و افعال می شود، اما به



وجهی هم مختلف‌اند، و این اختلاف در احساسات و ادراکات باعث می‌شود که هدف‌ها و آرزوها (براساس نیازها) مختلف شود و اختلاف در اهداف باعث اختلاف در افعال می‌گردد، و آن نیز باعث اختلال در نظام اجتماع می‌شود و به واسطه این اختلاف بشر ناگزیر از تشریح قوانین خواهد بود و این تشریح قانون به هر صورت (توحیدی یا غیرتوحیدی) لازم است. اما در نگاه توحیدی، خدای سبحان (که انسان‌ها را بهتر از خود انسان‌ها می‌شناسد، چون خالق آنان است) شرایع و قوانین را تأسیس کرده است تا در نتیجه عقاید، اخلاق و رفتار انسان‌ها را اصلاح کند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (۲۱۳/۲).

زمانه‌شناسی

شرایط فرهنگی غرب در جهان معاصر حاصل چند قرن تحولات عینی و ذهنی است که مانند مجسمه‌ای تکوین و تطور داشته است و امروز به عنوان نسخه‌ای در تهاجم فرهنگی مورد استفاده قرار می‌گیرد. بر این اساس برای شناخت انسان در وضعیت معاصریت (زمانه‌شناسی) ذکر یک مقدمه لازم است. تقسیم‌بندی معرفتی سنت و تجدد مبین این مطلب است که میان این دو مفهوم تفاوت‌های بنیادین برقرار است که ریشه در مبانی فلسفه غرب دارد. گرچه برخی از این عوامل ریشه در قرون میانی متأخر داشته است (مانند جدایی فلسفه از الهیات توسط ابن‌رشدی‌های لاتینی و نومیالیسم اکام که مبنای پوزیتیویسم قرار گرفت)، اما می‌توان اولین نهضت در شکل‌گیری چنین مبانی را رنسانس قلمداد کرد.^۱

اما علاوه بر رنسانس، اصلاح مذهبی نیز در تثبیت و تقویت فلسفه جدید غرب تأثیر بسزایی داشت که محصول آن علاوه بر نمودهای عینی سیاسی و اجتماعی، ابتدای مجدد بر تعارض علم و دین، اتکا به عقل و استغنا از وحی بود. مارتین لوتر آلمانی و جان کالون سوئیسی تأثیرگذارترین افراد در اصلاح مذهبی بودند که پروتستانتسیم و کالونیسیم را شکل دادند. نفی وساطت کلیسا، نفی الهیات فلسفی و تأکید بر ساده‌سازی الهیات از نتایج این

۱. وجوه شاخص رنسانس را می‌توان در اومانیسیم یا به تعبیر بهتر، انسان‌انگاری (این مبنا زاده شرایط تاریخی اروپا به خصوص ایتالیا بود که در ابتدا هنر و ادبیات را دست‌خوش تغییرات جدی کرد و بعد رفته رفته علم، فلسفه، دین و سایر حوزه‌های علم و ذهن بشری را دربرگرفت)، نگاه جدید به طبیعت (در این رویکرد، طبیعت منزلگاه معرفت بر مبنای آخرت‌گرایی نبود، بلکه معلول علل مقدم و البته با لحاظ بستن شدن باب ماوراءالطبیعه بود)، روش جدید علمی یا همان علم مبتنی بر استدلال عقلی و استقرای تجربی دانست. (این جریان چنان سریع جهان را در چنبره خود فرو برد که عالمان و اندیشمندان موحدی که از این روش در علم خود بهره برده بودند تا سرحد خدایی تقدیس و تکریم می‌شدند که فرد اجلائی آن نیوتن، فیزیک‌دان، ریاضی‌دان و فیلسوف شهیر انگلیسی است.)

رویگرد بود. اما قرن‌های ۱۷ و ۱۸ نیز عصر خرد و فلسفه جدید، عصر تخصصی شدن و تفکیک عرصه‌ها و به تعبیر کانت، عصر انتقاد است که خصوصیت اصلی این دوره به شمار می‌رود. دوره نفی آتوریته، نفی امر قدسی، نفی انسان‌شناسی قدسی (که از مبانی لیبرالیسم است)، تئوریزه کردن اومانیزم که در دوره روشنگری شکل گرفته و به بدنه جامعه راه یافته بود ... و در یک کلام عصر روشنگری است.

بر این اساس زندگی انسان متجدد با حیات انسان سنتی که در دامن سنت ازلی خداوندی رشد یافته بود تغییراتی بنیادین کرد. آنچه تا دیروز اتصال و ارتباط با منبع هستی درک می‌شد رفته رفته به مشتی اوهام و شوائب تنزل یافت و حاشیه‌رانی شد و جای آن را عقل ابزاری و تجربی و محاسبه‌گرایانه پر کرد که نه تنها دانی مرتبه عقل در جهان سنت بود، بلکه حتی در همین حد تقلیل یافته نیز الحادی و دنیازده می‌نمود.

البته اگر این نوع نگرش مادی غرب از روی غفلت بود، نمی‌شد آن را تفکر الحادی نامید؛ اما وقتی با توجه و آگاهی صورت می‌گیرد، مانند تفکر سکولار، از حلقات فکری و بینشی مشرکان گذشته است که خدا را به عنوان موجودی واجب، خالق مجموع جهان و رب الارباب می‌دانستند و درباره رب‌های جزئی اختلاف داشتند. تفکر سکولار با دخالت ندادن خدا در برخی امور طبیعی یا انسانی، همان شرک در ربوبیت را جامه عمل پوشاند. با اینکه سابقه این معنا به جاهلیت قبل از اسلام باز می‌گردد، رشحات آن در جاهلیت قرن حاضر نیز جالب توجه است (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۷۳). این مهم نه فقط در عرصه حیات فردی، بلکه در حیات اجتماعی نیز حائز اهمیت است. اینکه ما جهان را محفوف در سنت‌های الهی و معطوف مشیت الهی بدانیم و اراده انسان را در طول اراده حق تعالی قلمداد کنیم، متفاوت است با اینکه انسان و عقلانیت او را محور عالم بدانیم و این‌گونه تصور کنیم که عقل ابزاری، توانایی تام برای بهره‌مندی از طبیعت دارد تا به هر هدفی که خواست، دست پیدا کند. این نگاه گرچه در زندگی روزمره انسان معاصر کاملاً پذیرفته شده است، اما جزو دستاوردهای عصر جدید است. دنیای متجدد و طغیان طلب تفسیر تقلیل‌گرایی از دین و مذهب ارائه می‌دهد و به خیال خود سهم دین را در زندگی مشخص می‌کند و این چنین ابرهای سیاه غرور را بین زمین و آسمان رقم می‌زند.



حاصل چه شد؟

اول، انسان: اومانیسم به جای استخلاف؛ انسان در نگاه توحیدی خلیفه الله است؛ یعنی جامع جمیع صفات سلبی و ایجابی خداست؛ اما در نگاه الحادی، انسان بر اساس عقلانیت محاسبه‌گرایانه خود، محور عالم تلقی می‌شود.

دوم، ماتریالیسم: اصالت ماده به جای اصالت روح؛ چنان که گذشت، طبق تعالیم توحیدی، انسان زمینه تجلی روح الله است؛ یعنی روح خدا در او دمیده شده است. همه افعال و افکار انسان برآمده از روح الهی اوست. این امر البته در نگاه الحادی با قدسیت‌زدایی از انسان به نحو دیگری تعبیر و تفسیر می‌شود. در این نگاه، جوهر انسانیت نه روح الهی، بلکه عقلانیت اوست که وجه تمیز انسان و حیوان است. (طبعاً عقل در نگاه دینی، شأن و منزلت بالایی دارد، اما عقلانیت در نگاه عصر جدید، نه در ارتباط با حق تعالی که در اتصال به انسان موضوعیت تام می‌یابد.)

- اخلاذ الی الارض

اگر ریشه‌های توحیدی اخلاق و انسانیت کنار گذاشته شود، آنچه باقی خواهد ماند، انسان می‌خکوب‌شده در مادیت خویش است که با عقل و تدبیر خود می‌خواهد بر زمین و زمان حاکم شود. (این آرمان لیبرالیسم است.)^(۱) «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَا بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۱۷۶/۷).

سوم، عقلانیت: قانون به جای شریعت؛ به لحاظ تاریخی، انسان و جامعه مدرن از تقابل با شریعت کلیسایی و نظامات اجتماعی دوره قرون وسطی عبور کرد و با تمسخر این انگاره‌ها، جهان جدیدی را بر پایه عقل خودبنیاد بنا نهاد. با این حال جامعه نیاز به سازماندهی دارد و این

۱. عقل تجربی و استقرایی مولد پوزیتیویسم است که به طور عمده ایدئولوژی لیبرالیسم را تقویت کرد. دستاورد آن، باور به وحدت علم، آرزوی عقل‌گرایانه و تبیینی علم برای سلطه بر طبیعت و برنامه‌ریزی و کنترل بشر بود گرچه هر دو رویکرد زمینه‌هایی برای تأیید جامعه موجود را در سر می‌پروراندند (دلانتی، ۱۳۸۴: ۱۰۴ و ۱۲۸).

۲. «...و اگر می‌خواستیم به آن آیات او را رفعت مقام می‌بخشیدیم، لیکن او به زمین (تن) فروماند و پیرو هوای نفس گردید، و در این صورت مثل و حکایت حال او به سگی ماند که اگر بر او حمله کنی یا او را به حال خود واگذاری، به عوعو زبان کشد. این است مثل مردمی که آیات ما را بعد از علم به آن تکذیب کردند. پس این حکایت بگو، باشد که به فکر آیند» (۱۷۶/۷).

رهبر حکیم انقلاب اسلامی درباره این آیه کریمه می‌فرماید: «خدای متعال در قرآن کریم «بلعم باعورا» را برای ما مثال می‌زند: «و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه» انسانی که با معارف الهی آشنا بود، اما به زمین چسبید؛ یعنی برای دو روز بیشتر زندگی کردن و راحت‌تر خوردن، به زندگی خاکی، به هوس‌ها و به خواست‌های نفسانی خود چسبید. نتیجه این کار، پستی بود» (۱۳۷۰/۷/۱۷).



سازماندهی مبتنی بر قواعد و اصول است؛ همان‌طور که در بخش انسان‌شناسی گذشت، در غیر این صورت جنگ و منازعه جای استخدام و تعاون را می‌گیرد و نظام اجتماعی مختل خواهد شد. البته این قواعد می‌تواند از موجودی فرا انسانی یا همان امر قدسی نشئت گیرد (شریعت) یا از خرد جمعی یا حتی فردی که به یکسری از قراردادها اعتبار می‌بخشد (قانون). عصر جدید با قانونمندی شناخته می‌شود (شهروند مطیع قانون و قانون برآمده از عقلانیت اومانستی).

چهارم، اراده انسانی

اراده انسانی به جای مشیت ربّانی؛ دنیای جدید، انسان را بر پایه عقلانیت تفسیر می‌کند. این انسان محاسبه‌گر می‌تواند با عقلانیت ابزاری اهداف و وسایل دستیابی به هدف را شناسایی کند و مبتنی بر آن جهان را با اراده خود شکل دهد. در چنین جهانی به تعبیر نیچه، خدا مُرده یا در بهترین حالت، طبق نگاه برخی فلاسفه غرب، خدای ساعت‌ساز لاهوتی کار خود را انجام داده، کنار کشیده و حال، امور جهان به انسان سپرده شده است. اما در دنیای سنت، تمام هستی، نَفَسِ رحمانی و مشیت الهی است که در عوالم مختلف تجلی یافته است و تجلی کامل آن در عالم دنیا در انسان نمود می‌یابد؛ زیرا وجه خلیفه‌اللهی انسان در اراده اوست که در طول مشیت خداست.

پنجم، اداره عقلانی

سازمان عقلانی (بروکراسی کامل) به جای تشکیلات الهی؛ وقتی اومانیسیم و عقلانیت جای توحید و نبوت را می‌گیرد، این نگاه در حیات اجتماعی سرریز می‌شود و تعاملات و معادلات این سطح را نیز متحول می‌کند. سازمان بروکراتیک به تعبیر وبر، ماشین پیچیده‌ای است که بر پایه اصل عقلانیت عمل می‌کند و با اینکه نقدهایی بدان وارد است، اما اقتدار بروکراسی بر زندگی ما بهایی است که برای کارایی بالای این سازمان باید پردازیم. در واقع بروکراسی همان انسان مدرن است در قامت یک سازمان و ساختار پیچیده، اما در مقابل تشکیلات الهی مبتنی بر استخلاف بر محور اخلاق و معنویت سامان می‌یابد. (نکته مهم این موضوع در تقابل با عقلانیت دینی نیست، اما در تباین با عقلانیت غربی است. عقلانیت با نگاه الهی در ارتباط وثیق با وحی و نبوت است، اما در نگاه الحادی در تقابل با وحی و نبوت تعریف می‌شود).



ششم، اخلاق

سود و وظیفه به جای فضیلت (مسائل اخلاقی به جای اصول اخلاقی)؛ نگاه توحیدی بر پایه استخلاف به دنبال انسان‌سازی است؛ یعنی در تعالیم انبیا سؤال این است که «چگونه انسانی باید بشوم؟». بر این اساس شخص با توجه به نوع آرمان، عمل خود را در همسویی و یکپارچگی با آن نوع انتخاب می‌کند.^۱ اما در نگاه الحادی، انسان بر مبنای سود یا در بهترین حالت، بر اساس وظیفه عمل می‌کند که منبع آن، عقلانیت و اراده انسانی است. نتیجه عصر جدید تراکم مسائل اخلاقی، حقوقی و... در نبود انسانیت است. (نوربرت الیاس در کتاب فرآیند متمدن شدن با نگاهی انتقادی به این موضوع می‌پردازد.^۲)

هفتم، انسان کامل

ادوار مختلف بشر بر محور الگوهای زمانه تکوین و تطور می‌یابند. در دنیای سنت، پیامبران و متألهان مهم‌ترین نیروهای پیش‌برنده جامعه و تاریخ به شمار می‌آمدند، اما در دنیای متجدد دانشمندان تجربی - در حاشیه ارزش‌های لیبرالی و نیز کنترل و سلطه بر طبیعت - تکنوکرات‌ها جایگزین شدند. ناگفته نماند این امر در دوره پست‌مدرن به سلبریتی‌ها تنزل یافته است. الگوهای مطبوع نئولیبرالیسم! محور انسانی مقولاتی چون لذت و شادی و رفاه هستند و در سطح جامعه و فرهنگ اومانستی به عنوان معیار چنین جوامعی تلقی می‌شوند. موارد هفت‌گانه یادشده نشان‌دهنده نگاه عصر جدید به انسان در عرصه اجتماع است؛ اینکه اولاً رابطه انسان و خدا چگونه است؟ ثانیاً، تأثیر و تأثرات انسان در جامعه مدرن چگونه است؟ ثالثاً، چنین انسانی در جامعه چگونه تنظیم می‌شود؟ البته فارغ از نگاه به انسان، جهان و خدا، مقولاتی مانند علم و معرفت نیز در تبیین مؤلفه‌های جهان جدید حائز اهمیت‌اند.^۳

۱. مک‌ینتایر (از فلاسفه بزرگ فضیلت‌گرا در اخلاق) اعمال را عرصه ظهور فضیلت‌ها قلمداد می‌کند؛ بدین معنا که افرادی که تجسم فضایل‌اند الگوهایی هستند که با نمونه عمل خود (و نه با حکم خود) به همه ما می‌آموزند که اخلاقی بودن یعنی چه. در واقع زندگی آنها الهامی است برای ما تا زندگی بهتری داشته باشیم، تا افراد بهتری باشیم (ویلکینز، ۲۰۰۹: ۱۲۳-۱۲۴).
۲. نوربرت الیاس در کتاب فرآیند متمدن شدن با نگاهی فیگوراتیو به بررسی علمی متون کهن در مورد آداب و تشریفات می‌پردازد و به نوعی فرآیند اجتماعی مدرنیت را ترسیم می‌کند؛ اما از مقایسه دوره پیشامدرن با حال حاضر به این نتیجه می‌رسد که تعداد گزاره‌های اخلاقی در طول زمان گسترش یافته و دامنه وسیعی از احکام اجتماعی را شکل داده است و نه تنها معنای جدیدی از نفس، بلکه در حاشیه آن، ساختارهای نوپدید نظیر سازمانی از مجازات و تنبیه را پدید آورده است که نتیجه این فرآیند، نفس تربیت‌شده مدرن است؛ گو اینکه خود این فرآیند نیز به صورت زایایی آداب و تشریفات را افزون کرده است. بنابراین در نگاه الیاس، فارغ از تأثیری که این فرآیند در انضباط و کنترل درونی انسان پدید آورده، نمی‌توان از ره‌آورد دنیای مدرن در سلب آزادی و تحمیل کنترل و قیود غفلت‌ورزید (اسمیت، ۱۳۸۷: ۲۳۴-۲۳۸).
۳. هشتم، معرفت: میان‌رشتگی به جای فلسفه؛ یکی از دستاوردهای مهم مدرنیت اتکای تمام‌قد به محصول عقلانیت جزئی و استقرایی است که در حلقه وین و رویکرد پوزیتیویسم نمود یافته است. این رویکرد از ابتدا با عبور نگاه فلسفی در بهترین حالت، فلسفه را خادم‌العلم تلقی می‌کند. (گرچه نیمه دوم قرن ۲۰ این تحویل فلسفه در معرفت مورد نقد واقع شد). اما در عصر حاضر مقوله میان‌رشتگی جایگزین فقر مبنایی علوم شده است؛ یعنی در فقدان یا تحویل فلسفه، آنچه این لایه آسیب‌دیده را جبران می‌کند، طرح مقوله میان‌رشتگی است که جای مبانی را گرفته است.

اما در بحث از زمانه/ ارتباط انسان و جامعه پاسخ به سؤال‌های سه‌گانه فوق اولویت دارد. با این حال، دنیای مدرن در مواجهه با مشکلات ساختاری و در ترمیم انگاره‌ها و دستاوردهای خویش، به طور مداوم بازنگری در نقشه راه در دو حوزه عمل و نظر را مورد توجه قرار داده است؛ چنان که روایت لیبرالیسم بر پایه شاخص‌های هفت‌گانه فوق نیز از این امر مستثنی نبوده و پروژه نئولیبرالیسم در عرصه‌های مختلف فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مبین این موضع غرب است. نئولیبرالیسم گرچه از شکاکش تقابل سرمایه‌داری و کمونیسم سر برآورد، اما همواره به عنوان یک پروژه اقتصادی- فرهنگی مطرح بوده است. این رویکرد در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی در انگلستان با مارگارت تاچر و در آمریکا با رونالد ریگان و بعدها در اروپا ظهور کرد و ترویج شد.

نئولیبرالیسم فرهنگی

نئولیبرالیسم را طبقه سرمایه‌دار برای مقابله با تهدیدهای سیاسی- اقتصادی ایجاد کردند تا از نفوذ کمونیست‌ها در کشورهایی مانند ایتالیا، فرانسه و تا حدی کمتر اسپانیا و گسترش جنبش‌های انقلابی در کشورهای در حال توسعه مانند موزامبیک، آنگولا و چین جلوگیری کنند (هاروی، ۱۳۹۵). در واقع در نئولیبرالیسم دعوا همچنان بر سر طبقه است، اما در لفافه حرف‌های توخالی مانند آزادی فردی، مسئولیت شخصی، خصوصی‌سازی و بازار آزاد! اینها وسیله‌ای برای تحکیم فاصله طبقاتی و تثبیت موقعیت پروژه نئولیبرالیسم‌اند (ثمین، ۱۳۹۱)؛ تصویرهای رسانه‌ای با پشتوانه‌های فرهنگی که جلوه اقتصادی دارند، اما باطن آنها کاملاً مبتنی بر مبانی دنیای مدرن است؛ چنان که دیویس می‌گوید، تجاری‌سازی و خصوصی‌سازی نئولیبرال آثار عمیقی بر فرهنگ دارد. نئولیبرال‌ها با تغییر شیوه حاکمیت به دنبال استفاده از روش‌های نوین برای رام کردن انسان‌ها و توانا کردن آنها برای خدمت به سرمایه‌داری هستند (دیویس، ۲۰۰۷: ۲۰۷)^۱.
در نقد و بررسی نئولیبرالیسم غالباً ضمن تأکید بر احیای لیبرالیسم، به سه مؤلفه مهم توجه شده است: آثار مخرب سرمایه‌داری جهانی، دولت رفاه و مصرف‌گرایی (تورسن، ۲۰۰۶).

۱. بنابراین در پایه و اساس، این پروژه نیز در ادامه نگاه لیبرالی و مبادی انسان‌شناسی اوست که تنها در تاکتیک متفاوت و در پیچیدگی فرهنگی عمیق‌تر شده است. برای مثال در حوزه رسانه‌های جمعی، در مورد نظریه نئولیبرال واقعیت این است که اصول نظریه لیبرالی را نه تنها کنار گذاشته، بلکه در بسیاری از موارد به اعتقادات لیبرالیسم پای‌بند مانده است (مک کونل، ۲۰۰۲: ۱۹۱).



مصرف‌گرایی در ارتباط با تنوع‌طلبی در نیازهای مادی است. مصرف‌گرایی یعنی چه؟ در عصر جدید، مصرف‌گرایی به بخش مهمی از فرهنگ تبدیل شده است (پاول، ۲۰۱۲: ۲۲۵-۲۴۰). بی‌شک رسانه‌ها در این میان به عنوان واسطه برای اتصال نیازهای متنوع و مابه‌ازای آن در اقتصاد جهانی عمل می‌کنند. مهم‌ترین نمود ارتباط این تنوع‌طلبی و مصرف‌گرایی گسترده در مراکز خرید زنجیره‌ای است که اساساً محیطی برای ترغیب و تحریک انسان به برآوردن نیازهای متنوع فراهم می‌آورند. اگر شعب بانک‌های سراسری کارکرد اقتصاد جهانی را نمایان می‌کنند، مراکز خرید علاوه بر خدمات اقتصادی، به فرهنگ جهانی کمک شایانی می‌کنند. از این حیث، عصر نئولیبرالیسم، عصر تنوع و تلون نیازهای انسانی در بستر مصرف‌گرایی است که البته معطوف نیازهای سطح پایه، اولیه و... مادی است. عصر نئولیبرالیسم، عصر پوشاندن نیازهای متعالی و معنوی با نیازهای مبتنی بر جهانی شدن اقتصاد است که هدف آن بهبود رفاه این جهانی است. عصر نئولیبرالیسم عصر سلطه ایماژها بر واقعیت است و به تعبیر بودریار، عصری است که تصویر، واقعیت را می‌سازد و نه واقعیت، تصویر را... بنابراین عصر جدید، عصر اصالت یافتن مجازها به جای واقعیت است («وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»-۱۰/۹۱). زمانه‌ای که فرهنگ با کمک رسانه‌های نوظهور از نیازهای واقعی انسان و جامعه عبور کرده و به نیازهای تبعی و بلکه کاذب آنها رنگ واقعیت داده است و این چنین به تعبیر هاروی، باطن نئولیبرالیسم معطوف معنای زندگی است.

در دیدگاه‌های علمی و فرهنگی ایران گرچه غالباً رویکردهای اقتصادی نئولیبرال مورد توجه قرار می‌گیرد، اما رویکردهای فرهنگی یا رسانه‌ای نئولیبرال به‌رغم اهمیت، مورد غفلت واقع شده است؛ روایت لیبرالی و نئولیبرالی چه دلالت‌هایی برای امروز انقلاب اسلامی دارد؟

راه‌حل چیست؟

محمد قوچانی، روزنامه‌نگار اصلاح‌طلب، در پیوند اصلاح‌طلبی و اعتدال، دیدگاه مصالحه‌محور را با این خصوصیات تبیین می‌کند: در سیاست داخلی (مصالحه) و در سیاست خارجی (صلح) و در اقتصاد سیاسی (رفاه و رشد) و در فرهنگ عمومی (شادی)^۱. با این مقدمه به مطلع مقاله باز می‌گردم... دو جریان از ابتدای انقلاب اسلامی تا کنون در

۱. سازندگی، «بازگشت چپ اسلامی؛ چگونه یک سال پس از اعتراضات اجتماعی در دی ۱۳۹۶ روشنفکران و سیاستمداران جناح چپ اصلاحات جان تازه گرفتند؟» ش ۲۸۱، روز دوشنبه ۱ بهمن ۱۳۹۷.

مواجهه با یکدیگر تکوین و تطور یافته‌اند: ۱. گفتمان امام و رهبری (مقاومت)؛ ۲. گفتمان جریان غرب‌گرا (مصالحه). در واقع آرمان یعنی مجموعه منتظم از ارزش‌ها در دو جریان یادشده متفاوت بوده است. نگاه اول، رویکرد اصالت هویت دارد و روی ظرفیت‌های اسلامی - ایرانی متمرکز بوده و در مقابل به ایالات متحده و کشورهای تابعه به عنوان مستکبرین زمانه، بدبین بوده است؛ اما نگاه دوم، رویکرد اصالت مذاکره است که گرچه ظرفیت‌های درونی را نفی نمی‌کند. مگر در مواردی استثنایی^۱ اما حل المسائل را در تعامل با ایالات متحده و کشورهای تابعه می‌داند. (علاوه بر اینکه مستکبرین زمانه قواعد زمانه را تعیین می‌کنند، ایران، گزیری جز اقدام در چارچوب‌های مرسوم این کشورها و راهی جز مصالحه و معامله با آنها ندارد.) با این حال هر دو جریان در این چهار دهه انقلاب اسلامی فعال بوده و حتی در انتخابات‌های مختلف نیز ظهور و بروز داشته‌اند.

اما در این میان، توجه به طبقه‌بندی نیازهای انسانی سویه آرمانی را نمایان می‌سازد. بر اساس دکترین مقاومت، نیاز اصیل انسان در ارزش‌های الهی و تعالی معنوی تبلور می‌یابد. طبعاً معنای این رویکرد نفی نیازهای طبیعی محض نیست، بلکه اصالت بخشیدن به نیازهای فطری است. اما دکترین مصالحه، به دنبال اصالت دادن به نیازهای طبیعی مانند رفاه، صلح و شادی است. انسان طبقات مختلفی از نیازها دارد. آرمان (نظام ارزش‌ها) در مقام تعارض بین مراتب نیازها ایفای نقش می‌کند. اگر آرمان انسان این جهانی باشد، طبعاً نیازهای طبیعی محض او را به سوی «اخلاذ الی الارض» خواهد برد؛ اما اگر آرمان انسان آن جهانی باشد، قهراً نیازهای فطری او را به سوی «کلمه طیبه» توحید سوق می‌دهد: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» (۱۰/۳۵). نکته انسان‌شناختی این موضوع آن است که انسان همه مراتب این ارزش‌های جهانی و آن جهانی (طبیعی محض / فطری) را دارد؛ پس به وزان این ارزش‌ها، انگیزه دستیابی به آنها را نیز دارد. به بیان دیگر، وجود انسان طیفی از نیازها را در خود تجمع کرده است، اما انسان طبق نظام ارزشی خود، به هر نیازی که بیشتر بپردازد، شکل و قواره آن نیاز خواهد شد: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (۳۸/۷۴).

در مقاطع مختلف تاریخ مانند صدر اسلام یا ادواری از انقلاب اسلامی، آن هنگام که محور رفتار و کنش افراد، آرمان الهی شده، هر آینه نیازهای فطری موضوعیت یافته و حتی

۱. برای مثال اکبر ترکان، مشاور رئیس‌جمهور، در ۱۹ آبان ۹۳ در جمع مدیران خودروساز و قطعه‌ساز گفت: اگر قرار باشد تعرفه واردات برداشته شود، در هیچ صنعتی جز آبگوشت بزباش و قرمه‌سبزی، در هیچ تکنولوژی تولید رقابتی و برتری نخواهیم داشت.



موجب ترقیق نیازهای طبیعی محض شده است (مانند دوره تحریم و افتخار به فقر). بنابراین هر قدر این آرمان قوی‌تر، عبور از نیازهای طبیعی و دستیابی به نیازهای فطری استوارتر شده است. در مقابل، هر قدر آرمان محدودتر، طبعاً به نیازهای طبیعی نزدیک‌تر و دستیابی به نیازهای فطری دورتر شده است. البته بین آرمان و نیاز ارتباطی دوسویه برقرار است؛ به بیان دیگر چه بسا نیاز طبیعی، انسان را در چنبره آرمان این جهانی محصور کند، اما قدرت آرمان (نظام ارزشی) می‌تواند نیازها را جهت و به سوی کلمه طیبه سوق دهد. پس اگر جامعه‌ای افکار و افعال خود را تنها معطوف نیازهای مادی شکل داد، کم‌کم آرمان آن جامعه نیز رنگ و بوی مادی خواهد گرفت و توانایی دستیابی به آرمان فطری - الهی را نخواهد داشت تا جایی که حتی ممکن است آرمان رقیب، آرمان او شود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالتَّصَارِيءَ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (۵۱/۵).

اینجا بحث زمانه‌شناسی مهم می‌شود؛ سبک زندگی در عصر جدید معطوف نیازهای پایه، اولیه ... و طبیعی محض شکل گرفته است و نهادهای قدرت بر این اساس سیاست‌ها و رویه‌ها را تنظیم می‌کنند. امور معنوی به فردیات تقلیل یافته و از حوزه عمومی جامعه کنار نهاده شده است. در چنین وضعیتی، روایت نئولیبرالی معاصر نه تنها به دنبال رفاه، شادی و لذت در فضای فرهنگی خود است، بلکه ترویج و اشاعه این روایت را نیز عقلانی و رسالت خود قلمداد می‌کند. بنابراین جامعه ما از سویی با انسان و نیازهای متنوع او و از سوی دیگر با ماشین پروپاگاندای غرب برای ترویج این روایت مواجه است. جامعه ما دو گفتمان فعال دارد: گفتمانی که به دنبال مقاومت است و نگران نفوذ روایت نئولیبرالی در فرهنگ و اقتصاد، و گفتمانی که به دنبال مصالحه است و نگران محصور بودن انقلاب در آرمان انقلاب و عدم اقبال به روایت نئولیبرالی.^۱ در چنین وضعیتی، راهکار گفتمان مقاومت چگونه است؟ برای پاسخ به این سؤال یک مقدمه لازم است.

۱. عباس آخوندی، وزیر راه و شهرسازی، طی نامه‌ای در تاریخ ۱۰ شهریور ۱۳۹۷ به رئیس‌جمهور بعد از ۵ سال قریب فکری با دولت ضمن اشاره به ارزش‌های نئولیبرالی در بیان دلیل استعفای خود می‌گوید: «در شرایط سخت جدید ناشی از تحریم‌های آمریکا، دولت مجبور است تدبیر کند و این امر اقتصاد بازار رقابتی را مخدوش می‌کند؛ بنابراین به نظر نمی‌رسد در ارتباط با روش بازآفرینی شهری مورد نظر جنابعالی بتوانم کار مؤثری انجام دهم. همچنین در ارتباط با سیاست دخالت حداکثری دولت در بازار و روش ساماندهی امور اقتصادی به لحاظ شرایط موجود کشور نیز امکان هماهنگی ندارم...». البته آخوندی در دفاع همه‌جانبه از لیبرالیسم موضوع دیگری نیز داشته است (نک: همایش جامعه مهندسی و مدیریت اخلاق حرفه‌ای، ۹۴/۱۲/۲).

جایگاه بنیادی امر به معروف و نهی از منکر

در معارف اسلامی برای مقاوم‌سازی جامعه و فرهنگ، آموزه‌هایی اجتماعی تعبیه شده است که هر یک اهمیت خاصی دارند، اما در این میان جایگاه فرایض امر به معروف و نهی از منکر متفاوت است. (زین پس برای ایجاز از عنوان فریضه استفاده خواهد شد.)

این فریضه در آیات قرآن همواره به عنوان صفتی از صفات مؤمنان ممتاز بیان شده است: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۹-۱۱۲). «آنها بازگشت‌کنندگان به حق‌اند. اینها خدا را می‌پرستند. خدا حاکم بر وجودشان است. اینها ستایشگرند اما جز خدا موجود دیگری را ستایش نمی‌کنند. اصلاً موجود دیگری را قابل ستایش و نیایش نمی‌دانند. آنان کسانی هستند که در زمین سیر می‌کنند؛ البته نه سیاحتی که هدفش فقط تفنن باشد، سیاحتی که بشر در آن تفکر و تدبیر کند. آن سائحون در تاریخ، آن مطالعه‌کنندگان در اوضاع اجتماع بشری، آن مطالعه‌کنندگان در قوانین خلقت، آنها که در ذهن خود انبوهی از اندیشه‌های روشن دارند. آنها که در حال رکوع و سجود، خدای خود را تسبیح می‌کنند. چنین افرادی با چنین روحی با چنین اندیشه‌ای، با چنین سرمایه معنوی، صلاحیت دارند مصلح اجتماعی باشند که «الامر بالمعروف و الناهون عن المنکر»، آنهایی که اول صالح شده‌اند بعد می‌خواهند مصلح باشند» (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۷۰-۷۱).

امر به معروف و نهی از منکر براساس آیات قرآن از خصوصیات بندگان صالح (۱۱۴/۳)، شیوه رستگاران (۱۰۴/۳) و پیروان پیامبر (ص) (۱۵۷/۷)، روش مؤمنان که مشمول رحمت خدایند (۷۱/۹) و به عنوان شاخص بهترین امت و حتی مقدم بر ایمان به خدا معرفی شده است. فخر رازی (۱۴۲۰، ج ۳: ۳۲۶) در تفسیر آیه «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (۱۱۰/۳) علت تقدم امر به معروف و نهی از منکر را بر ایمان، ممتاز بودن آن نسبت به شرایع سایر امم تلقی می‌کند. بدین معنا ایمان گرچه قدر مشترک تمام ادیان است و هیچ طاعت و عبادتی بدون آن مؤثر نخواهد بود، اما در این آیه به علت اهمیت امر به معروف و نهی از منکر، ایمان به خدا بعد از فریضه ذکر شده است. در روایات نیز امتیاز امر به معروف و نهی از منکر نسبت به سایر فرایض از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ چنان که امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَاعَمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ



فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْمَرْبِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَثَةً فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ: «همه کارهای خوب حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون قطره‌ای است در دریای عمیق» (نهج البلاغه، حکمت ۳۷۴). شهید مطهری این فریضه را عامل حیات جامعه اسلامی (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۱۰: ۲۴۲) و ضامن بقای اسلام قلمداد می‌کنند و بر این باورند که اگر این اصل وجود نداشته باشد، اسلام نخواهد بود (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۷۶).

«علمای اسلام مراتب و درجاتی را برای این فریضه ملحوظ کرده‌اند. مسلمان باید ابتدا از منکرها تنفر داشته باشد؛ یعنی باید ریشه‌ای در روح و قلب خویش داشته باشد. اما در مرحله بعد باید به نحوی نسبت به مرتکب منکر، اعراض کند که این خود، نوعی تنبیه است. اما مرتبه بعد، مرحله زبان است. مرحله هدایت، نصیحت، پند، تعلیم و تربیت، تبلیغ، و ارشاد. در این معنا امر و ناهی باید در کمال مهربانی با فرد مقابل خود صحبت کند و مفساد را برای او تشریح نماید تا آگاه شود. در نهایت مرحله عمل در صورتی اتفاق می‌افتد که مراحل قبل مفید نباشد. البته معنای این مرحله، تنها زور گفتن، کتک زدن و مجروح کردن نیست، بلکه اقدام عملی است. در یک نگاه کلی می‌توان دو تقسیم‌بندی کلی را در مورد این فریضه بیان کرد: امر به معروف لفظی است یا امر به معروف عملی. امر به معروف لفظی این است که انسان با بیان، حقایق و خوبی‌ها را برای مردم تشریح و آنها را تشویق کند. در مقابل امر به معروف عملی این است که انسان نباید تنها به گفتن قناعت کند، باید عملاً نیز وارد میدان شود» (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۹۳-۹۹).

«اگرچه در امر به معروف و نهی از منکر، تعبیر امر و نهی وجود دارد، اما با توجه به قرائنی که از قرآن کریم می‌توان استنباط کرد و همچنین نص احادیث قطعی اسلامی و به دلیل اینکه از مسلمات فقه شیعی است و تاریخ اسلام نیز بدان گواهی می‌دهد، مقصود از آن تنها امر و نهی لفظی نیست، بلکه مقصود استفاده کردن از هر وسیله مشروع برای پیشبرد اهداف اسلامی است. بنابراین روح امر به معروف و نهی از منکر با ترجمه و تعبیر فارسی آن یعنی «لزم استفاده از هر وسیله مشروع برای پیشبرد اهداف اسلامی» یعنی همدردی، همبستگی، همکاری، همگامی، تعرف (شناسایی)، آگاهی، قدرت [همخوانی دارد]» (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۱۵۳-۱۶۰).

لذا امر به معروف و نهی از منکر فریضه‌ای است که به دنبال اصلاح توده مردم و جلوگیری از نفوذ نابخردان در جامعه است؛ چنان که امیرالمؤمنین (ع) فلسفه وجودی این فریضه را



میان سایر فرایض، مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ وَ رَدْعاً لِّلْسَفَهَاءِ بیان می‌فرمایند؛ یعنی خداوند «امر به معروف» را برای اصلاح توده‌های ناآگاه و «نهی از منکر» را برای بازداشتن بی‌خردان از زشتی‌ها واجب کرد (نهج‌البلاغه، حکمت ۲۵۲).

لذا این فریضه همان‌طور که فلسفه وجودی و بنای فقهی انقلاب اسلامی در اندیشه تابناک امام خمینی (ره) است، در بقا و تداوم انقلاب اسلامی نیز نقش کانونی دارد؛ زیرا از جهت امنیتی، حضور فعال روایت‌نویبرالی - وجود گفتمان مصلحه در کشور، و نیز از جهت هویتی لزوم جهت‌گیری مداوم به سمت شاخص‌های انقلابی‌گری، ضرورت اهتمام به این فریضه را در جامعه و فرهنگ دوچندان می‌کند. بر این اساس گفتمان انقلاب اسلامی باید همواره در سه سطح، اصلاح توده مردم و جلوگیری از نفوذ جریان نئولیبرالی را در جامعه در دستور کار قرار دهد.^۱ ذکر این نکته ضروری است که لازمه فرایند انقلابی شدن در کنار انقلابی بودن و انقلابی ماندن اهتمام به این امر است که یادآوری بحث قبل از انسان‌شناسی است. توده مردم با توجه به مقدمات انسان‌شناسی و زمانه‌شناسی، دائم در معرض تغییر هدف به سمت آرمان‌های رقیب‌اند؛ بنابراین گفتمان مقاومت اولاً باید نسبت به تغییرات عینی و ملموس جامعه حساس باشد. (تغییراتی که در رفتار و کنش افراد نمایان می‌شود.) ثانیاً باید نسبت به تغییرات ذهنی و نامحسوس دقت داشته باشد. (تغییراتی که در نحوه افکار و اندیشه‌ها، ارزش‌ها و اهداف وجود دارد.) و مهم‌تر از همه ثالثاً باید تغییرات بلنددامنه هویتی را در جامعه و فرهنگ زیر نظر داشته باشد.

سطح اول: مقابله با آسیب‌های اجتماعی (نهی از منکر)

تغییر در عرصه اجتماعی ناظر به نگاهی جزئی، کمی و عینی است (مربوط به آسیب‌های اجتماعی مثل آمار طلاق یا خودکشی یا اعتیاد). بنابراین سطح اول، تهدیدها علیه انقلاب اسلامی را در لایه بیرونی جامعه مد نظر قرار می‌دهد؛ یعنی برپایه نهی از منکر مانع وقوع بیماری‌های اجتماعی می‌شود. انقلاب اسلامی برای اینکه ارزش‌های انقلاب در مخاطره

۱. در پایان بحث انسان‌شناسی به این نکته اشاره شد که «انسان‌ها برای رفع نیازهای خود به جامعه روی می‌آورند، اما اجتماع انسانی به علت مطلق‌خواهی انسان، منجر به اختلافات شده و در نتیجه استکبار و استعمار بعضی بر بعضی دیگر حاصل می‌شود. بنابراین علامه طباطبائی (ره) ذیل آیه کریمه ۲۱۳ آل عمران بر این نکته تأکید می‌کنند که به واسطه این اختلاف، بشر ناگزیر از تشریح قوانین خواهد بود و از همین جا فلسفه بعثت انبیا مطرح می‌شود که انبیا آمده‌اند برای رفع این اختلافات و چندانگی‌ها به سمت توحید تا عقاید، اخلاق و رفتار انسان‌ها را اصلاح کنند. اما بعد از انبیا، این اصلاح امور جامعه چگونه است؟ پیامبر اسلام (ص) می‌فرمایند: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ» (نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۲: ۱۷۹).



قرار نگیرد، باید نسبت به نمودهای بیرونی جامعه مقاوم باشد؛ بنابراین باید رویکرد منعی داشته باشد یعنی مانع از بروز آسیب‌های اجتماعی شود یا با مقدمات و مقدمات آنها در جهت کاهش، مقابله کند.

پنج آسیب اجتماعی مهم در این زمینه اعتیاد، حاشیه‌نشینی، طلاق، ابتذال و ناهنجاری‌های اخلاقی اند که همواره ضرورت مقابله با آنها مورد تأکید رهبر حکیم انقلاب اسلامی بوده است. برای مثال بسیاری از آسیب‌های اجتماعی معلول بیکاری و فقرند. جریان انقلاب اسلامی نه فقط از جنبه اقتصادی، بلکه برای مقابله با شکاف در بدنه اجتماعی انقلاب باید با زمینه‌های ظهور و بروز این قبیل آسیب‌ها مقابله کند زیرا «کاد الفقر أن یكون کفراً».

سطح دوم: مقابله با آسیب‌های فرهنگی (امر به معروف)

تغییر در عرصه فرهنگی ناظر به نگاهی کلی، کیفی و ذهنی است (مربوط به فعالیت‌های فرهنگی در سطوح مختلف مانند جهاد فرهنگی در شهر یا جهاد تبلیغی در روستا)؛ بنابراین سطح دوم یا میانی با نگاهی ایجابی به اصلاح توده‌های ناآگاه می‌پردازد و به همین معنا رویکرد داعی و انگیزه‌بخش غلبه دارد. در نگاه امام و رهبری، فرهنگ روح جامعه است؛ امر فرهنگی قلمرو امر فکری، معنوی و غیرمادی جامعه قلمداد می‌شود؛ فرهنگ از اقتصاد هم مهم‌تر است چون فرهنگ، به معنای هوایی است که ما تنفس می‌کنیم. با این رویکرد به تعبیر امام خمینی (ره) فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت است. لذا اگر آسیب اجتماعی در کشور وجود دارد، فارغ از مقابله سخت با بسترها و آثار آنها، باید به لوازم فرهنگی آن نیز توجه شود، زیرا وقتی روح جامعه آلوده شد، تبدیل به کنش و رفتار جامعه می‌شود (مانند نسبت میان حجاب و عفاف؛ بی‌حجابی گرچه یک آسیب اجتماعی است، اما آنچه منجر به بی‌حجابی می‌شود یک امر ذهنی و اندیشه‌ای است که در مفهوم بی‌عفاف نمود دارد و باید با این امر درونی مواجه شد و علت‌یابی کرد. در کنار گشت ارشاد، گشت تبلیغ نیاز است.) اما از سوی دیگر، این ذهنیت‌ها و اندیشه‌ها، فرصت نیز هستند. مثلاً موضوع زن و خانواده در جامعه ایرانی معاصر، دست‌خوش آسیب‌های اجتماعی زیادی است از جمله طلاق، بیکاری و... که باید به عنوان مسئله اجتماعی بدان پرداخت؛ اما از سوی دیگر، زن و خانواده زمینه فرصت‌های فراوانی نیز دارد از جمله تعلیم و تربیت، توازن جمعیت،



تحکیم پیوندهای اجتماعی، جایگاه عاطفی مادر و غیره که باید به عنوان مؤلفه فرهنگی بدان اهتمام ورزید و برای تعمیق آن بسترسازی کرد. اینجا رویکرد داعی معنادار می‌شود. اینکه از این فرصت‌ها استفاده شود نه فقط برای ترمیم ذهنیت‌ها و اندیشه‌ها، بلکه برای استفاده از فرصت‌ها و تقویت آنها زیرا افکار نورانی، افعال نورانی را می‌سازد.

جریان نئولیبرالی در مقابل جبهه فرهنگی انقلاب، تنها به اعتیاد، خودکشی، زنان کار و مردان بیکار اکتفا نمی‌کند، بلکه به طور خاص در جمهوری اسلامی ایران به دنبال نفوذ، تهاجم و تخریب فرهنگ کشور است تا بتواند هسته اسلام و انقلاب مردم را تهی و بدان نفوذ کند و بنیان‌های نئولیبرالی را به واسطه نفوذ جایگزین مؤلفه‌های درونی فرهنگ ما کند.^۱ اما به تعبیر رهبر حکیم انقلاب، اگر پایه‌های فرهنگی بخواهد مستحکم شود، شرط اصلی این است که ایمان مردم به دین و موارث فرهنگی روزبه‌روز استحکام پیدا کند و تضعیف نشود؛ در آن صورت ایجاد فرهنگ و اندیشه صحیح در جامعه نوعی جهاد فرهنگی خواهد بود و این امر رهبری مقدمه‌ای برای طرح عمیق‌ترین لایه مواجهه با گفتمان رقیب است... هویت فرهنگی!

سطح سوم: تقویت استحکامات هویتی

گفتمان مقاومت، همان‌طور که به اقتصاد مقاومتی و درون‌زایی در اقتصاد نیازمند است، در عرصه فرهنگ نیز به مقاوم‌سازی ارکان فرهنگی نیاز دارد و این امر به عنوان مهم‌ترین شأن نهادهای انقلابی باید مورد توجه قرار گیرد. رهبر حکیم انقلاب در خرداد ۱۳۹۵، مقابله با استحاله فرهنگی را جهاد کبیر قلمداد کردند. در این رویکرد، تقویت ارکان فرهنگی جایگاهی ویژه دارد؛ زیرا وقتی دشمن و جریان نفوذ از وجوه مختلف به انقلاب اسلامی حمله کرده و انقلاب از مناظر گوناگون در معرض آسیب است، نباید فقط به مقابله سخت و نرم اکتفا کرد، بلکه باید به صورت هوشمند استحکامات این گفتمان را تقویت کرد. وقتی بنایی از چپ و راست مورد هجوم دشمن قرار می‌گیرد، مهم‌ترین گام، علاوه بر مقابله نیروها با دشمن، تقویت ستون‌های بناست که نسبت به جامعه و فرهنگ، عمیق‌ترین لایه، هویت

۱. «من که می‌گویم تهاجم فرهنگی، عده‌ای خیال می‌کنند مراد من این است که مثلاً پسری موهایش را تا اینجا بلند کند. خیال می‌کنند بنده با موی بلند تا اینجا مخالفم. مسئله تهاجم فرهنگی این نیست. البته بی‌بندوباری و فساد هم یکی از شاخه‌های تهاجم فرهنگی است؛ اما تهاجم فرهنگی بزرگ‌تر این است که اینها در طول سال‌های متمادی به مغز ایرانی و باور ایرانی تزریق کردند که تو نمی‌توانی؛ باید دنباله‌رو غرب و اروپا باشی. نمی‌گذارند خودمان را باور کنیم» (بیانات در جمع دانشجویان و استادان دانشگاه‌های استان همدان، ۱۳۸۲/۴/۱۷). «در تهاجم فرهنگی به شما نمی‌گویند انتخاب کن، بلکه شما را می‌خواهند، دست و پانتان را می‌گیرند و ماده‌ای را که نمی‌دانید چیست و نمی‌دانید برای شما مفید است یا نه، با آمپول به شما تزریق می‌کنند» (بیانات در دیدار جمعی از دانشجویان قزوین، ۱۳۸۲/۹/۲۶).



فرهنگی است؛ هویت فرهنگی کشور مهم‌ترین عامل در تقابل با رویکرد نئولیبرالی غرب است که در پنج مؤلفه تبیین می‌شود:

۱. دیانت (دین و مذهب)؛
۲. زبان ملی و بومی؛
۳. تاریخ (میراث مادی و معنوی)؛
۴. جغرافیای فرهنگی (قومیت‌ها و اقلیت‌ها)؛
۵. نظام اجتماعی (نظام آموزشی، نظام زن و خانواده، نظام اقتصادی، نظام حقوقی و سیاسی (حکومت)، نظام فرهنگی). این پنج شاخص در سازماندهی فرهنگ جامعه همان ستون فقرات انقلاب اسلامی قلمداد می‌شوند.

در گام دوم انقلاب اسلامی، توجه به دکترین، سیاست و رویه‌های گفتمان نئولیبرالی بیش از پیش حائز اهمیت است، چون غرب با استفاده از ابزارهای مختلف فرهنگی، رسانه‌ای، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نه تنها به تثبیت موقعیت خود اهتمام ورزیده، بلکه در تقابل با اسلام ناب و فرهنگ استقلالی انقلاب اسلامی تمام قوا و توان خود را تجمیع کرده است. این امر از سویی با تکیه بر امتیازات مادی و برپایه تطبیق بر نیازهای طبعی انسان که جهان‌شمول است و از سوی دیگر با پروژه نفوذ در افکار و افعال و شاکله جامعه پیش می‌رود. گام دوم، عرصه مقاومت انقلاب اسلامی در برابر ساختار و کارگزاران جبهه نئولیبرالی غرب خواهد بود. این عرصه می‌تواند به واسطه مقابله با آسیب‌های اجتماعی و فرهنگی و تقویت استحکامات هویتی امکان تبلور آرمان انقلاب را بیش از پیش فراهم آورد.

نتیجه‌گیری

درباره الزامات گام دوم انقلاب اسلامی در باب جامعه و فرهنگ، مهم‌ترین سؤال فاصله بین آرمان‌های انقلاب اسلامی (شبکه منتظم از ارزش‌ها) و واقعیت موجود است. دو گفتمان مهم از ابتدای انقلاب اسلامی حضور فعال در عرصه سیاسی - اجتماعی داشته‌اند: گفتمان مقاومت و گفتمان مصالحه که هر یک از این دو در برهه‌هایی از انقلاب به گفتمان غالب تبدیل شده و ظرفیت اجتماعی یافته و جهت انقلاب را به سوی دال مرکزی خود روانه کرده است. اما نسبت این گفتمان‌ها با انقلاب اسلامی چگونه است؟ اگر آرمان انقلاب اسلامی «هدف» تلقی شود، طبعاً «وسایل» دستیابی به هدف در شاخص‌های انقلابی‌گری نمایان می‌شود.

- از منظر رهبر حکیم انقلاب اسلامی، شاخص‌های پنج‌گانه انقلابی‌گری بدین ترتیب‌اند:
۱. پای‌بندی به مبانی و ارزش‌های اساسی انقلاب؛
 ۲. هدف‌گیری و تلاش برای رسیدن به آرمان‌های انقلاب؛
 ۳. پای‌بندی به استقلال همه‌جانبه کشور (فرهنگ از همه مهم‌تر)؛
 ۴. حساسیت در برابر دشمن (کار و نقشه دشمن) و عدم تبعیت (جهاد کبیر)؛
 ۵. تقوای دینی و سیاسی (۱۳۹۵/۳/۱۴).

در نگاه رهبری، علاوه بر انسان انقلابی (انقلابی بودن و انقلابی ماندن)، مقوله انقلابی شدن نیز اهمیت بسیاری دارد، زیرا فارغ از فعالان دو گفتمان، توده مردم، بدنه اجتماعی انقلاب را می‌سازند و به واسطه اراده جمعی، هر آن امکان تغییر هدف از آرمان‌های انقلاب اسلامی به آرمان‌های مقابل و غیر همسو در سطح جامعه و فرهنگ وجود دارد (به کمک سیاست‌های بیگانگان و ماشین تبلیغات آنها). بنابراین انقلابی شدن موضوع انقلاب بهمن ۵۷ نیست، بلکه مسئله دیروز و امروز و فردای انقلاب اسلامی است.

به دو دلیل اول (انسان‌شناسی) رفتار و کنش انسان‌ها تابعی از ارزش‌ها و هنجارهای آنهاست و این ارزش‌ها و هنجارها متأثر از نیازهای انسانی است؛ به تعبیر دیگر، انسان رنگ نیازهای خود می‌شود. حال این نیازها می‌تواند عالی یا دانی/معنوی یا دنیوی یا هر دو باشد؛ اما طبق مقدمات حکمت اسلامی، انسان پیرو نیازهای خود می‌شود. دوم (زمانه‌شناسی) عصر جدید، عصر تعدد، تنوع و تلون نیازهای مادی است: غلبه اعتبارات بر حقایق و حتی واقعیات انسانی و اجتماعی، عصر سلطه ایماژها بر واقعیت، عصر اصالت یافتن مجازها به جای واقعیت، عصر پوشیده شدن نیازهای عالی با نیازهای سطح پایه، اولیه و پست و در یک کلام عصر فراروایت نئولیبرالیسم! که در سیاست داخلی «مصالحه» و در سیاست خارجی «صلح» و در اقتصاد سیاسی «رفاه و رشد» و در فرهنگ عمومی «شادی» را طلب می‌کند. این آرمان‌ها به کمک ماشین پروپاگاندای غرب از مسیر جهانی‌سازی و نیز تأثیرگذاری روشنفکران و سیاستمداران داخلی با حمایت غرب از گفتمان مصالحه پیش می‌رود. بنابراین انسان در بند نیازهای خود است و معاصریت ما زمانه تلون نیازهای مادی است؛ از این رواز منظر آرمان‌های انقلاب اسلامی، توده مردم در معرض آسیب اجتماعی و فرهنگی و مهم‌تر از آن آسیب هویتی خواهند بود.



راه حل چیست؟ چگونه می توان بی اعتنا نماند؟! انقلابی شدن نیاز دیروز و امروز و فردای ماست؛ یعنی باید نسبت به وضعیت انسان در زمانه نئولیبرالیسم دائم آماده تغییر بود. تغییر به چه سمتی و سویی؟ تغییر به سمت آرمان های انقلاب اسلامی که توسط بازوی فرهنگی و اقتصادی سرمایه داری آن به آن دسیسه می شود («قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»). مبتنی بر مقدمات روایی، امر به معروف و ناهی از منکر خلیفه الله و خلیفه رسوله معرفی شده است. پیامبران برای شکوفایی ظرفیت های فطری و نمایاندن نیازهای اصیل، ثانوی و عالی مبعوث شده اند. انسان معاصر در قفس آهنین نیازهای محاسبه گرانه مادی گرفتار شده است و دستگاه امر به معروف و نهی از منکر برای تقابل با این انگاره قوی سامان یافته است («كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ...»). این امر در سه سطح محقق می شود:

سطح بیرونی (نهی از منکر)؛ تغییر اجتماعی در جهت تغییر کنشی، عینی و دقیق؛ در این سطح رویکرد منعی غلبه دارد مثل برخورد با آسیب های اجتماعی.

سطح میانی (امر به معروف)؛ تغییر فرهنگی برای تغییر ارزش ها، هنجارها و معانی؛ در این سطح رویکرد داعی غلبه دارد مثل فعالیت های فرهنگی - تبلیغی. براساس نگاه استاد مطهری، این دو فریضه یک معنای تام دارد: بسط نیکی در جامعه و طرد بدی از جامعه با بصیرت علمی و عملی و این یعنی ترویج و اشاعه رنگ خدا به هر طریقی در جامعه. بدین معنا تعظیم شعائر مصداق بارز امر به معروف است حتی با نصب عکس شهیدی بر شیشه ماشین ...

اما سطح درونی به عنوان غایت فرایض اجتماعی، تغییر هویتی در جهت استحکامات فرهنگی است. وقتی جامعه و فرهنگ از جوانب مختلف آسیب پذیر می شود، علاوه بر مقابله در سطح بیرونی و میانی، بهترین تقابل تقویت استحکامات یا به تعبیر دقیق تر، مؤلفه های هویتی است که هسته مرکزی گفتمان انقلاب اسلامی را شکل می دهد. بر این اساس تقویت دیانت/ مذهب، زبان، تاریخ فرهنگی، جغرافیای فرهنگی و نظامات اجتماعی مهم ترین راه حل برای تقویم آرمان ها و ارزش های انقلابی قلمداد می شود.



منابع فارسی و عربی

- قرآن کریم

- نهج البلاغه

- اسمیت، فیلیپ (۱۳۸۷)، درآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر، ترجمه حسن پویان، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴)، حق و تکلیف، قم: اسراء.

- خامنه‌ای (آیت‌الله)، سیدعلی، بیانات مقام معظم رهبری.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱)، نسبت دین و دنیا، قم: اسراء.

- دلالتی، گرارد (۱۳۸۴)، علم اجتماعی؛ فراسوی تعبیرگرایی و واقع‌گرایی، ترجمه عزیز بختیاری، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.

- رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۴)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- طباطبائی، محمدحسین (۱۴۲۸)، رساله فی الاعتباریات در رسائل سبعة، قم: باقیات.

- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۸۷)، رساله‌ای درباره وحی در رسائل علامه طباطبائی (ره)، قم:

بوستان کتاب.

- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۷۶)، اخلاق در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

- مطهری، مرتضی (۱۳۹۲)، مجموعه آثار، تهران: صدرا.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۱)، حماسه حسینی، ج ۲، تهران: صدرا.

- مطهری، مرتضی (۱۳۷۸)، یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۱، تهران: صدرا.

- موسوی، سید سعید (۱۳۹۱)، «درباره نئولیبرالیسم»، فصلنامه نقد کتاب علوم اجتماعی، شانزدهم، ش ۵۳-۵۴، مرداد و شهریور.

- نوری، حسین (۱۴۰۸)، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).

- هاروی، دیوید (۱۳۹۵)، «نئولیبرالیسم در کوران تاریخ»، فصلنامه نقد کتاب علوم اجتماعی، س

۴، ش ۱۵-۱۶، پاییز و زمستان.



منابع لاتین

- Carver, C. S. and Scheier, M. F. (1992), Perspectives on Personality, Second Edition, Boston: Allyn and Bacon.
- Davies, B. & Bansel, P. (2007), "Neoliberalism and Education", International Journal of Qualitative Studies in Education, 20 (3), 247-259.
- McQuail, Denis (2002), McQuail's Reader in Mass Communication Theory, London: Sage Publication.
- Paul, James & Andy Scerri (2012), "Globalizing Consumption and the Deferral of a Politics of Consequence", Globalizations. 9 (2): 225-240.
- Thorsen, Dag Einar; Lie, Amund, "What Is Neoliberalism?", Department of Political Science, University of Oslo, pp. 7-15. (<http://folk.uio.no/daget/neoliberalism.pdf>)
- Wilkins, Lee & Christians, Clifford (2009), The handbook of Mass Media Ethics, New York :Taylor & Francis.



